شهرآرا
روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز شهرداری مشهد
مدیرمسئول سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی ۵-۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱
نمابر ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک ۳۰۰۰۷۲۸۹
SHAHRARANEWS.IR
شنبه
سال شانزدهم
۲۹ دی ۱۴۰۳
۱۷ رجب ۱۴۴۶
شماره ۴۴۱۱
Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir
سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید
میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

دمای هوای مشهد

۶۴٪	رطوبت هوا	۷° ↑ -۲° ↓	
صبح	۱	ظهر	۷
عصر	۲	شب	۰

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر	۱۱:۴۲:۰۱	نیمه شب شرعی	۲۲:۵۷:۴۵
غروب آفتاب	۱۶:۴۳:۰۷	اذان صبح فردا	۰۵:۱۲:۰۶
اذان مغرب	۱۷:۰۲:۵۸	طلوع آفتاب فردا	۰۶:۴۰:۳۱

امام علی(ع):
هرکس طمع در درون داشته باشد خود را حقیرکرده وکسی که ناراحتی‌هایش را فاش کند به ذلت خویش راضی شده وکسی که زبانش را بر خود امیرکند شخصیت خود را پایمال کرده است.
نهج‌البلاغه، حکمت ۲

کارتون شهر

رضا جنگی

افزایش هزینه‌های زندگی، پایین بودن حقوق و دستمزدها، نبود فرصت شغلی پایدار و ... منجر شده که حدود۶۰ درصد مردم شغل دوم یا سوم داشته باشند.
منبع: تسنیم

چکامه

آداب خردمندی

جوانی خردمند از فنونِ فضایل حظّی وافر داشت و طبعی نافر
چندان که در محافلِ دانشمندان نشستی، زبان سخن ببستی.
باری پدرش گفت: ای پسر! تو نیز آنچه دانی، بگوی.
گفت: ترسم که بپرسند از آنچه ندانم و شرمساری برم.

نشنیدی که صوفی‌یی می‌کوفت
زیرِ نعلینِ خویش میخی چند؟

آستینش گرفت سرهنگی
که بیا نعل بر ستورم بند

گلستان سعدی

اول شخص

«رتل القرآن ترتیلا» ندای رحمت است

درباره استاد فقید ابوالشهید محمدعلی اوحدی، از بنیان‌گذاران هنر تلاوت قرآن کریم در ایران هم‌زمان با سالروز درگذشتش

آزاده چشمه سنگی
نویسنده

آغازی از دل نخلستان‌ها

نام «حاج‌علی‌اوحدی‌خراسانی‌نجفی» به‌تنهایی یک زندگی‌نامه کوتاه بود. مردی که یحتمل ریشه‌هایش جایی در خراسان جامانده بود و شاخه‌هایش در نسیم معنویت نجف تکان می‌خورد و خودش از اهالی زیارت و طواف و مسلمانی بود. حاج علی در عراق از مجتهدان خوش‌نام ایرانی بود که توی حوزه علمیه نجف مدتی مشغول به تحصیل شده بود و به نمایندگی از ابوالحسن اصفهانی، پرچم اسلام و تشیع را بالا می‌گرفت. روزی که فرزند چهارمش «محمدعلی» متولد شد، آن‌ها دیگر ساکن خاک کربلا بودند. محمدعلی زمانی نخستین نفس‌هایش را در این دنیا کشید که هنوز ذرات خون و خاک در هوا پراکنده بود. او نخستین اذان زندگی‌اش را وقت غروب خورشیدِ بغض‌آلود کربلا، پشت نخلستان‌های بین‌الحرمین از زبان پدرش حاج علی شنید، آنجایی که اشهدهایش با صدای گلدسته‌های حرم سیدالشهدا(ع) یکی می‌شد. او بهترین جای جهان متولد شده بود و حالا همه چیز دست‌به‌دست هم می‌داد تا او را به سوی سرنوشتی از جنس نور هدایت کنند.

جرقه‌ای در احوالات ۱۱ سالگی

یازده‌ساله است. سن‌وسال شیطنت و بی‌قراری و سرگشتگی. پسربچه‌هایی به سن او، اغلب توی کوچه‌پس‌کوچه‌های خاکی شهرهای عراق، پابرهنه دنبال توپ می‌دوند. محمدعلی اما عالم دیگری دارد. زندگی توی خانه حاج علی، جنس معاشرت‌ها و علایق او را ناخودآگاه با دیگر هم‌سن‌وسال‌هایش متمایز کرده است. او توی کوچه‌هاست اما هنوز آن گم‌شده‌ای را که دل و روحش را جلا دهد، پیدا نکرده است. یازده سال می‌شود که هر بار پیش از طلوع آفتاب، با صدای آرام تلاوت قرآن پدرش از خواب بیدار شده و آرامشی توی وجودش جریان یافته که جز با درس خواندن و تورق کلام‌ا... و قدم زدن توی خیابان بهشتی بین‌الحرمین، پایدار نمی‌ماند. اما بالاخره یک روز، صدایی جادویی مسیر زندگی‌اش را عوض می‌کند. اشتیاقی که تا آن سن به مثابه آتش زیر خاکستر، دلش را با خود این‌سو و آن‌سو می‌کشید، حالا با طنین قرائت قرآن دوتن از استادان مصری شعله‌ور می‌شود. گم‌شده پیدا شده و محمدعلی یازده‌ساله، قرار دل بی‌قرارش را با گوش سپردن به تلاوت قرآن «عبدالفتاح شعشاعی» و «ابوالعینین شعیشع» باز می‌یابد. محفلی است در بغداد و او بار اولی است که پس از شنیدن تلاوت‌های بسیار، دلش لرزیده و سراپا گوش شده. جرقه این شیفتگی همین جا به انبار دل محمدعلی نوجوان می‌افتد و پس از آن، مثل آدم‌های خواب‌نما راه می‌افتد به دنبال صدا و خودش را تا دوره‌های تعلیم استادان مصری از جمله «مصطفی اسماعیل» و «عبدالباسط» در کاظمین و بغداد می‌کشاند. انگار تقدیر خدا بوده تا آن سیزده سال نخست زندگی‌اش با حضور در خاک عراق، قدم در مسیری بگذارد که در آینده‌ای نزدیک از او یک چهره جریان‌ساز و ماندگار در حوزه قرائت و تلاوت قرآن بسازد.

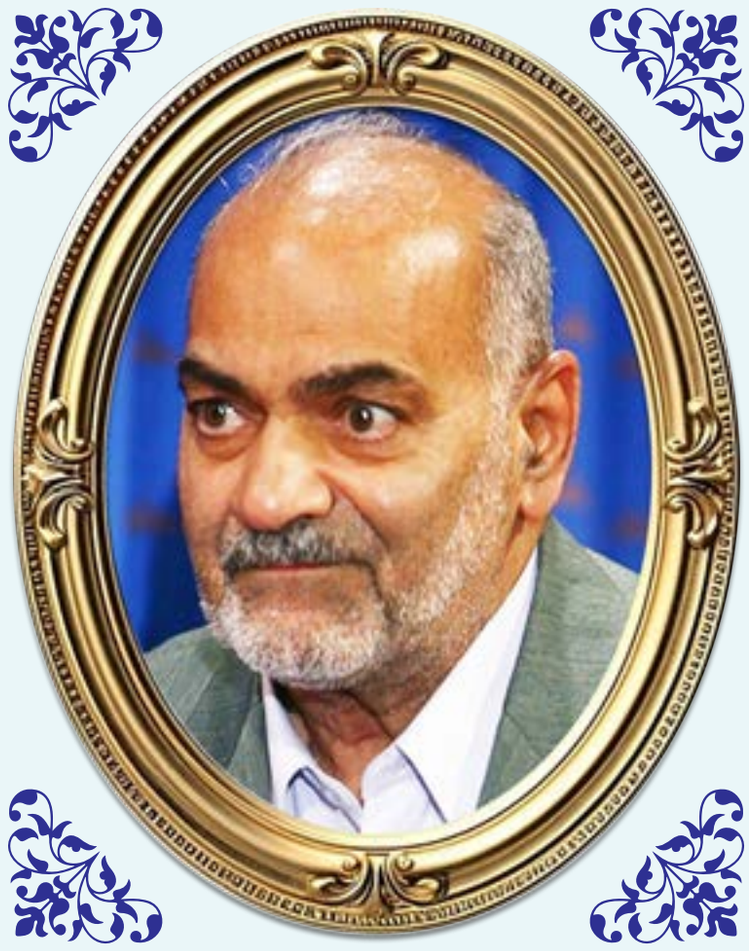

تلاوت به سبک مصری

رحلت آیت‌ا... حاج سیدابوالحسن اصفهانی و محدودیت‌های دولت عراق برای تحصیل و زندگی ایرانیان در این کشور، بالاخره پای اوحدی‌ها را به ایران باز کرد و راهی شهر قم شدند. همسایگی در جوار حرم حضرت معصومه(س) و هم‌نشینی با علما و فضلا و طلاب برجسته این شهر، در ماه‌های نخست احساس خوشایندی داشت و تحمل غم دوری از نجف و کربلا را آسان‌تر می‌کرد اما آب و هوا عجیب نامهربان بود و سر سازگاری با جسم حاج علی اوحدی را که رفته رفته پا به سن گذاشته بود، نداشت. پس رفته رفته او را وادار کرد تا بار دیگر دست خانواده‌اش را بگیرد و کوچ دوباره‌ای را این بار به مقصد مشهد آغاز کند. اقامت در مشهد اما از محمدعلی سفیر تازه نفسی ساخته بود که لحن و سبک عبدالباسط را به جلسات قرآنی آن زمان معرفی می‌کرد. در زمانه‌ای که لحن قرائت‌های قرآنی در ایران اغلب نه شباهتی به سبک قاریان عراقی و نه قرابتی با لحن قاریان مصری داشت، محمدعلی اوحدی با پخش صوت عبدالباسط در محافل قرآنی، دریچه تازه‌ای رو به قاریان شهر باز کرد. اینجا بود که کلیدواژه «تلاوت به سبک مصری» برای اولین بار مطرح شد. حالا دیگر همه چشم دوخته بودند به دهان شاگرد مستقیم عبدالباسط، که قرآن را با حال و احوال غریبی تلاوت می‌کرد و صوت و لحن او، شبیه هیچ قاری دیگری نبود.

اوحدی حنجره طلایی

اواسط دهه۵۰ بود که دیگر محمدعلی اوحدی رسما یک قاری متمایز و فعال و صاحب‌سبک شده بود و بنا داشت با سفر به مصر و قاهره، نکات و فنون تازه‌ای از علوم قرآنی را بیاموزد و با خود به ایران بیاورد و این هنر ناب کم‌نظیر را در مملکت خود ارتقا بخشد. قصه از جایی شروع شد که با مطالعه کتب تجویدی در ایران، سؤالات بسیاری در سرش شکل می‌گرفت، بی‌آنکه پاسخی برای آن‌ها داشته باشد. پس راهش را گرفت و رفت مصر. آنجا استاد «خلیل الحصری» بود و می‌توانست به‌تنهایی سطح قرائت او را چندین رتبه بالاتر ببرد. ساعت‌های تلمذ از محضر استاد، زمان متوقف می‌شد و او مثل نابینایی که به تازگی سوی چشمانش را به دست آورده باشد، با اشتیاق ذره ذره یافته‌هایش را به گوش می‌گرفت و از آنچه می‌آموخت غرق لذت بود. وقتی به ایران برگشت، توی هر رقابت بین‌المللی که شرکت می‌کرد، یکی از نام‌های مطرح بود و بارها با دریافت تقدیرنامه و مدارک رسمی داوری از مقامات ممتاز داخلی و خارجی، اثبات می‌کرد در زمینه قرائت و تجوید، چند گام از دیگر قاریان زمانه‌اش جلوتر است. با این همه در روزگاری که عامه مردم قرائت قرآن را تنها به صوت عبدالباسط می‌شناختند، او هنوز تا دیده شدن و اثرگذاری در اقشار مختلف جامعه فاصله داشت تا اینکه با دعوت به «مراسم صفه» حرم مطهر رضوی، بالاخره آوای دل‌نشین تلاوتش در بهشت جان‌بخش حرم سلطان خراسان، وزیدن گرفت و در ساعات پیش از طلوع و پیش از غروب آفتاب، در جمع دیگر قاریان با تلاوت یک ختم کامل قرآن، مفتخر شد تا نزدیک به چهل سال، قاری رسمی تشریفات آستان قدس رضوی باشد. افتخاری که پس از او قسمت فرزند جانبازش، قاسم شد. پسری که در دوران جنگ همراه با برادر شهیدش جواد، برای صیانت از آب و خاک وطن می‌جنگید. با این همه سوای حضور ماندگار استاد اوحدی در آستان قدس، حضور مستمر او از سال ۷۱ تا ۸۵ به دستور مستقیم رهبر معظم انقلاب در صداوسیما، مسئولیت دیگری بود که با تقبل بازبینی‌ها و بازشنوایی‌ها در پنج شبکه صداوسیما، دامنه خدمت او را گسترده‌تر می‌کرد. سرانجام مردی که مستقیما از سوی پادشاه مصر به سبب قرائت گوش‌نوازش مورد تشویق قرار گرفت، در بهشت ثامن الائمه(ع) صحن آزادی به ملاقات فرزند شهیدش شتافت و به‌عنوان چهره‌ای اثرگذار در حوزه قرائت قرآن، در یادها ماندگار شد.

برای نوشتن این مطلب از اطلاعات وبگاه پایگاه اطلاع‌رسانی شورای عالی قرآن و خبرگزاری رضوی استفاده شده است.

کوچه

منتقد شما را قوی‌تر می‌کند!

غلامرضا بنی‌اسدی
روزنامه نگار

ما به آینه نیاز داریم. این جمله پنج کلمه‌ای فقط یک گزاره تحلیلی نیست. خبری هم هست. مهم‌تر از این وصف‌خوانی است که چون نیک بنگریم، راهبردی هم هست. اگر قرار است از راه برویم و از برابر نگاه افراد، آینه لازم هستیم. قبل از آنکه از خانه پا بیرون بگذاریم و حتی پیش‌تر؛ همان زمانی که پلک می‌تکانیم و بیداری، جای خواب را می‌گیرد، خوب‌ترین اقدام به آینه نگاه کردن و خویش را تنظیم کردن است. نقش ناصوابی اگر دیدیم، قدردان آینه، آن را اصلاح کنیم. جامعه با آدم‌های شسته‌رفته و منظم، جای بهتری برای زندگی است. این چند خط را بسان مقدمه واجب بگیرید تا از واجبی سخن گوییمَ که از راهبردی‌ترین بایستگی‌های زندگی است. به‌ویژه وقتی جنبه حکمرانی هم پیدا می‌کند. ویژه‌تر برای حکمرانان که هم بر حوزه عمل خویش اثرگذارند و هم مردم در نگاه به آن‌ها برای خود الگو می‌گیرند که بسیار خوانده و شنیده‌ایم مردمان بر دین ملوک و حاکمان خود هستند. رهبر فرزانه انقلاب هم به این حقیقت چنین توجه می‌دهند که، «واقعا «النّاس علی دین ملوکهم». ملوک در این جا به معنی پادشاهان نیست که بگوییم ما پادشاه نداریم؛ نه، ملوک شماها هستید؛ النّاس علی دین ماها. مردم رسم زندگی خود را به درسی که از عمل مسئولان می‌گیرند، نظام می‌دهند.» واجب این است که مسئولان به آینه محتاج‌ترند. نه فقط آینه شیشه‌ای که پشت آن را جیوه مالیده باشند. آینه نمادی است از منتقد. منتقدی که صادق و صریح، واقعیت‌ها را ببیند و بگوید. مسئولان هم باید نقد را بپذیرند و منتقد را قدر بدانند.

خدا درجات شهید رجایی را مضاعف فرماید که برای خود جلسه نق می‌گذاشت. کسانی جمع می‌شدند تا واقعیت‌های جامعه را باز گویند. به جان دولتمردی چون رجایی نق بزنند. نق بزنند و باز هم نق بزنند. انتقاد است که شکوفایی می‌آورد. از تعریف‌های نابجا و تمجیدهای ناروا جز فرعون وجودمان بهره‌مند نمی‌شود. در منطق و تربیتِ دینی به صورت متملقان باید خاک پاشید. احْثُوا فِی وُجُوهِ الْمَدَّاحِینَ التُّرَاب کلام همواره راهنمای نبوی است.

ما به انتقاد نیاز داریم. انتقاد هم هنری است که منتقدان مومن و صادق و صریح از آن برخوردارند. تلخی کلامشان، شیرینی و حلاوت به بار می‌آورد. اگر به آن‌ها میدان دهیم، میدان را از نابایستگی‌ها پاک می‌کنند. وجود این‌ها در کنار مسئولان غنیمتی است قیمتی، اگر فهم کنیم. نمی‌خواهم از خطاهایی نام ببرم که به دلیل نبود نقد یا ندیده گرفتن منتقد روی داده است، نام ببرم تا موضوع جزئی و موردی به حساب آید. اینجا از یک کُل و ضرورت حیاتی حکمرانی می‌گویم. از اینکه مسئولان با در کنار داشتن منتقد و پذیرش انتقاد نه تنها با مشکل روبه‌رو نمی‌شوند که مشکلاتشان رفع هم می‌شود. هم خودشان نفع می‌برند و هم جامعه منتفع می‌شود. اگر بگوییم در کنار داشتن منتقد از واجبات و حتی اوجب واجبات حکمرانی است، بیراه نگفته و ناراه نرفته‌ایم. امیدواریم با درک این ضرورت، جلو تکرار زیان‌ها گرفته شود. ان شاءا...

عکس روز

جایی که جان می‌گیرد!

همین «حوالی» است، نیشابور است. در حاشیه منطقه کال شور و تالاب، جایی که ۳۰سال است به صورت غیرقانونی هر روز ۱۵۰تن زباله به جانش می‌ریزند. فاجعه‌ای که ماحصلش آلودگی آب‌های زیرزمینی و خشک شدن مجموعه تالاب‌ها و رودخانه کال شور است. انگار داس مرگ افتاده باشد به جان جاندارانی که زیستگاهشان به غلط زباله‌دانی شده است و هر جرعه آبی که می‌نوشند طعم مرگ می‌دهد برایشان. چه خاک چه حیوان چه گیاه و چه انسان.

عکس: مرتضی امین الرعایایی/ ایسنا